گفتمان اسلام

اندرز استاد شهید مرتضی مطهری به طالبان حکمت متعالیه

آنچه در ادامه می‌خوانید بخشی از کتاب شرح اسفار (مباحث قوه و فعل) از استاد شهید مرتضی مطهری(ره) است که طی آن مکتب صدرالمتألهین را توأم شدن عقل و قلب می‌داند و از لزوم همراهی ذهن و استدلال با صفای روح و تزکیه می‌گوید. همچنین در انتها سخنی تکان‌دهنده برای شاگردان فلسفه ملاصدرا از قول علامه طباطبایی پس از استفاده از محضر عارف کامل مرحوم میرزا سید علی آقای قاضی ذکر شده است. استاد شهید در انتهای جلسه دهم می‌فرمایند:

چون درس به مناسبت محرم به‌مدت ۳هفته تعطیل خواهد بود مطلبی را عرض می‌کنم. گفتیم که فخر رازی قهرمان تشکیک است و این از باب این است که ذهنش، واقعاً جولان فوق‌العاده‌ای داشته است. خیلی اشخاص خواسته‌اند به‌اصطلاح تشکیک کنند ولی اینکه کسی در این حد تشکیک کند که فلاسفه را به دست‌وپا بیندازد کار هر کس نیست و فخر رازی واقعاً در این جهت فوق‌العاده بوده است و به فلسفه و علم خدمت کرده است. تبرهایی را برداشته و بی‌رحمانه از ریشه شروع به زدن کرده است و در این کار شجاع بوده است و حتی در تفسیر هم همینطور است. هیچ تفسیری به‌اندازه تفسیر کبیر فخر رازی راه را برای ذهن انسان باز نمی‌کند. البته این به حسب علم زمان خودش بوده است؛ اگر او در زمان ما هم می‌بود حتماً همین کار را می‌کرد. به حسب علم زمان خودش در هر آیه‌ای احتمالات بسیاری را بیان کرده و مسائل کلامی و فقهی را که یک آیه کوچک‌ترین ارتباطی با آنها می‌توانسته داشته باشد مطرح کرده است. فخر رازی در تفسیر احیاناً نکاتی دارد ولی نه در کلام و نه در فلسفه یک کار مثبت قابل توجهی انجام نداده است. نتیجه این بوده است که این آدم به دیگران خدمت کرده ولی به‌خودش نتوانسته خدمت کند، برای اینکه از ناحیه خودش همیشه تشکیک و ایراد شک بوده است. معروف است که در اواخر عمر همیشه متأسف بود و در مسائل ایمانی هم این مرد به اطمینان و یقین نرسید. می‌گفته است مسئله‌ای که ۵۰سال به آن معتقد بودم حال بطلانش برای من روشن شده است؛ از کجا معلوم که تمام معتقدات من از همین قبیل نباشد؟ چرا اینچنین بوده است؟

دو بال همراه

فیلسوفانی نظیر مرحوم آخوند نه‌تنها به دیگران خدمت مثبت کرده‌اند بلکه به‌خودشان هم خدمت مثبت کرده‌اند. اگر ما حاجی سبزواری را با فخر رازی مقایسه کنیم هرگز به‌اندازه فخر رازی توقد ذهن ندارد ولی حاجی سبزواری راه‌هایی از ایمان و معنویت و از خلوص و صفا و از یقین طی کرده است که یک هزارمش را هم فخر رازی نرفته است. از این جهت است که امثال مرحوم آخوند معتقدند که انسان اگر بخواهد در معارف الهی تنها تکیه‌اش به ذهن و استدلال باشد به‌جایی نمی‌رسد. کما اینکه اگر علم را کنار بگذارد و تکیه‌اش تنها بر صفای روح و تزکیه باشد، آن هم بی‌خطر نیست مگر اینکه زیر نظر اولیاءالله باشد که آن حساب دیگری است. ولی اگر کسی خودش بخواهد کار کند، باید این دو بال را همراه یکدیگر داشته باشد و با این دو پا قدم بردارد؛ یعنی پای علم و فکر و پای عمل و تقوا هر دو باید باشد. یک شعر خوبی شیخ بهایی در نان و حلوا دارد که از جنبه ادبی هم خیلی لطیف است. می‌گوید: «عزلت» بی «عین» علم آن زلت است/ور بود بی «زای» زهد آن علت است» اگر «ع» را از عزلت بردارید، «زلت» یعنی لغزش باقی می‌ماند. می‌گوید اگر کسی بخواهد بدون علم، بدون فکر و بدون درس خواندن و فقط از راه عزلت و از راه خلوت به حقیقت برسد این لغزش است. علم باید راهنمای انسان باشد. مرحوم آخوند تصریح می‌کند که ما هیچ‌وقت نظریه عرفا را مادامی که برهان آن را تأیید نکرده باشد نمی‌پذیریم ولو اینکه بزرگ‌ترین عرفای عالم باشند و آن نظریه مورداجماع تمام عرفای عالم باشد و به هیچ برهانی هم مادامی که با کشف به آن نرسیم اعتماد نمی‌کنیم.

اما اگر «عین» علم باشد، درس خواندن باشد، فخر رازی شدن باشد، ولی آن «ز» ی زهد نباشد، آن صفا و معنویت و آن تقوا نباشد در این صورت علم، «علت» یعنی بیماری خواهد بود. به جای آنکه شفادهنده روح انسان باشد، خود به‌صورت یک بیماری برای روح انسان جلوه می‌کند. اساساً اسلام بر همین اساس است؛ از یک طرف بر عقل و بر علم تکیه فوق‌العاده دارد و از طرف دیگر تکیه فوق‌العاده بر اخلاص دارد.

حدیثی نبوی است که شیعه و سنی از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند و در کافی نیز از حضرت باقر (علیه‌السلام) به نقل از حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) با اختلافی در عبارت آمده است: «من اخلص لله اربعین صباحاً جرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه».

مکتب توأم شدن عقل و قلب

مکتب صدرالمتألهین مکتب توأم شدن عقل و قلب است. آقای طباطبایی می‌فرمودند من اوایل که اسفار می‌خواندم خیلی کار می‌کردم و خیلی فکر می‌کردم و خیلی هم تجزیه و تحلیل می‌کردم. بعد کم‌کم در من این غرور پیدا شده بود که خود آخوند هم اگر بیاید دیگر بهتر از این نمی‌تواند این مطالب را تجزیه و تحلیل کند.

تا بعد می‌روند نزد استادشان مرحوم آقای قاضی که استاد سیر و سلوک و معنویت بوده است. آقای طباطبایی می‌فرمودند وقتی که ایشان وارد بحث مسائل وجود شد یک‌مرتبه معتقد شدم که من تا به حال یک کلمه از اسفار نمی‌فهمیدم. اگر کسی بخواهد واقعاً حکمت متعالیه را بخواند باید زمینه قلبی و روحی و زمینه معنوی آن را هم فراهم کند و الا «ظلمات بعضها فوق بعض» می‌شود.

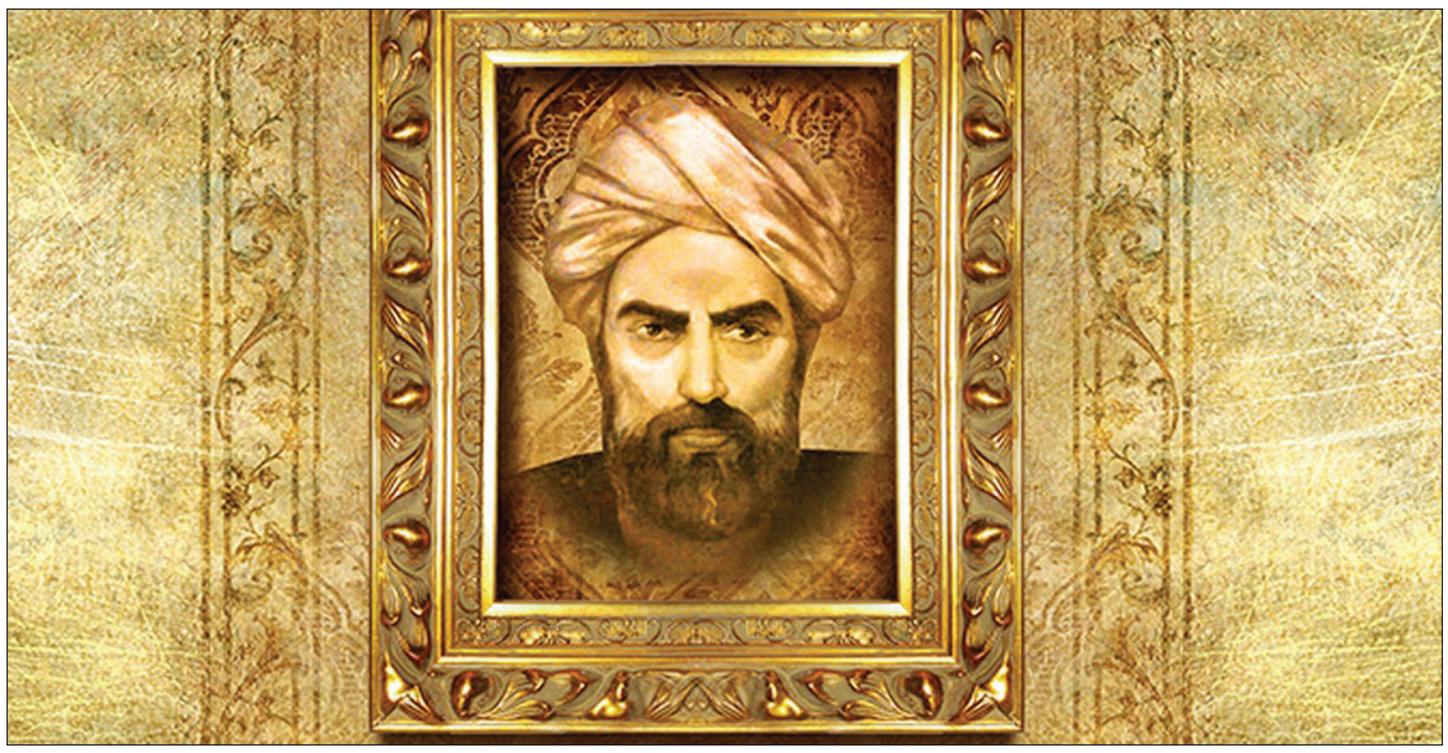

وقتی هم فیلسوف هدایت شد هم فلسفه کامل

متن کامل پیام آیت‌الله‌العظمی جوادی آملی به مناسبت روز بزرگداشت ملاصدرا

فلسفه اسلامی

مهدیار پورسید
پژوهشگر هنر دینی

آیت‌الله‌العظمی عبدالله جوادی آملی در پیام تصویری به مناسبت همایش ملاصدرا که ابتدای خرداد۱۴۰۱ در استان فارس برگزار شد، به ذکر نکاتی مهم از تحول فکری صدرالمتألهین پرداختند و از عموم کسانی که در خدمت فلسفه و الهیات فلسفه هستند خواستند تا به منشأهای تحول صدرالمتألهین بیش از پیش بپردازند. آنچه در ادامه آمده است، متن کامل این پیام است که در تحریر به همشهری از نسخه تصویری این پیام، پیاده شده و تقدیم علاقه‌مندان می‌شود.

هدایت الهی صدرالمتألهین در سایه تأمل در قرآن و عترت

فلسفه اسلامی تنها فلسفه مسلمان‌ها نیست بلکه [در کنار] بهره وافری که مسلمین از رهنمودهای قرآن و عترت برده‌اند این فلسفه را شکوفا کردند. مرحوم صدرالمتألهین که این ایام به نام این بزرگ‌حکیم الهی است، اقرار کرده که من ابتدا می‌گفتم ماهیت، اصیل است نه وجود و از این فکر حمایت و دفاع می‌کردم تا اینکه خدا مرا هدایت کرد. این هدایت الهی یک هدایت ویژه است، زیرا هر کسی، به هر نعمتی بار می‌یابد، به عنایت الهی است. هیچ ممکن نیست که ممکن از ذات خود و هستی چیزی یا کمال هستی چیزی، یعنی چه در کان تامه و چه کان ناقصه، مستقلاً پی ببرد «ما بِکم مِن نعمَه فَمِنَ‌الله» (سوره مبارکه النحل، آیه ۵۳). آنچه برای یک موجود امکانی ممکن است، بهره‌برداری از فیوضات خالق اوست.

مرحوم صدرالمتألهین می‌گوید که من از اصاله‌الماهیه خیلی حمایت می‌کردم تا اینکه خدا مرا هدایت کرد به اصاله‌الوجود. این هدایت الهی در سایه تأمل مرحوم صدرالمتألهین در قرآن و عترت است. بخشی از عمر ایشان در فلسفه گذشت ولی بخش مهم دیگر در شرح اصول کافی، در تفسیر قرآن کریم و در حشر با عترت (علیهم آلاف تحیه و الثنا) سپری شد. رهنمودهای خدا در قرآن کریم، رهبری‌های عترت طاهرین (علیهم‌السلام) در سنت نبوی و علوی راهگشای فراوانی است.

این یک بیان است که مرحوم صدرالمتألهین می‌گوید من از اصاله‌الماهیه به اصاله‌الوجود منتقل نشدم مگر به هدایت الهی.

فلسفه با تبیین معنای وحدت خدا کامل شد

مطلب دیگر اینکه در بحث‌های علت غایی و نظام علی می‌گوید فلسفه با تبیین معنای وحدت خدا کامل شده است. مستحضرید فلسفه وقتی کامل می‌شود که میزان و وزنش همراه او باشد. این دو اصل را تا فلسفه نداشته باشد، به کمالش نمی‌رسد؛ نه حرف خودش را می‌تواند بیان کند و نه حرف او را می‌توان فهمید. در علوم دیگر یک میزان خاص و یک وزن مخصوص می‌خواهیم. ما در فقه، در طبیعیات، در ریاضیات، در علوم اخلاقی، در علوم حقوقی و در مسائلی از این دست، یک میزانی داریم که این میزان اگر ضرورت ذاتی را بسنجد کافی است. یک وزنی داریم که اگر برای سنجش ضرورت ذاتی کافی باشد، بس است. این علوم این‌چنین هستند؛ یا ممکن هستند یا اگر ضروری‌اند، ضرورت ذاتی است.

ما در فقه، اصول، طبیعیات، اخلاقیات و ریاضیات ضرورت ازلی نداریم. با ازلی کار نداریم با ذاتی و ممکن کار داریم. ترازویی که موجود ممکن را بسنجد، موجود ضروری ذاتی را بسنجد، این کافی است. مثلاً دو دوتا چهارتا ضرورت ذاتی دارد؛ یعنی مادامی که ۱- دو هست و ۲- یک دو دیگری است و ۳- این دو دو تا با هم ضمیمه شده‌اند، به ضرورت ذاتیه این چهارتاست. اما اگر اینها نبودند، چهارتایی در کار نیست. اینها ضرورتش مادام‌الذات است. دو زوج است بالضروره، اما مادامی که هست، اگر دویی نباشد زوجیتی در کار نیست. ریاضیات که مثال ساده و روشنش این است، حرف اعلایش ضرورت ذاتی است. طبیعیات، نجوم، هیأت و همه علومی که مربوط به آسمان، زمین، فضا و هواست حداکثر ضرورت ذاتی است اما آن ترازو و میزانی که ضرورت ذاتی را بسنجد، جوابگوی تحقیقات علمی این علوم فراوان است ولی وقتی به مرز الهیات رسیدیم یک ترازو و وزن دیگری لازم است.

مستحضرید که وقتی از یک استدلال نتیجه گرفته می‌شود که دو اصل ضروری و حتمی را داشته باشیم: ۱) ترازو و ۲) وزن؛ یعنی یک طرف ترازو، وزن باشد و آن طرف دیگر مطلب علمی‌ای که مورد استدلال یک صاحب‌نظر است. آن موزون را در یک کفه، این وزن را در کفه دیگر و این دو کفه را روی دوش ترازو می‌گذارند. این دو، یعنی میزان و وزن، الا و لابد باید باشند تا صاحب علم، آن مطلب را در کفه دیگر به‌عنوان موزون بگذارد و بسنجد.

در الهیات، ترازو و وزنی می‌خواهیم که بار ضرورت ازلی را بکشد

در الهیات، ترازوی ریاضی، طبیعی، فقهی، اصولی، اخلاقی و حقوقی کافی نیست. اینها نظیر ترازوهایی هستند که می‌خواهند کالایی را بسنجند اما اگر شما بخواهید کل عالم را بسنجید، ترازوی دیگری می‌خواهید. بحث‌های ما درباره الهیات، در دو منطقه ۱) ذات و ۲) صفات ذاتی که از یک نظر مناطق ممنوعه هستند، هرچه می‌خواهیم ضرورت ازلی می‌خواهیم نه ضرورت ذاتی و یک ترازو و وزنی می‌خواهیم که بار ضرورت ازلی را بکشد. این را در الهیات به ما آموخت؛ بیان نورانی امیر بیان، علی ابن‌ابی‌طالب(صلوات‌الله و سلام‌علیه) که [می‌گفت] سلونی قبل ان تفقدونی، وقتی که خدا را معرفی می‌کند، می‌گوید «سبق الاوقات کونه و العدم‌وجوده؛ یعنی او قبل از عدم‌بود». قبل از عدم‌بود یعنی چی؟ یعنی در محدوده او به هیچ وجه بالضروره الازلیه، عدم راه ندارد! چون موجودات بعضی‌ها قبلاً معدوم بودند و الآن هم معدوم‌اند یا قبلا معدوم بودند، الآن موجودند و بعداً معدوم می‌شوند. بالاخره یا سه طرف یا دو طرف یا یک طرفش عدم‌است. ما موجود ممکنی نداریم که هیچ طرفش عدم نباشد. اگر بهشت و بهشتیان ابدی هستند، ابدی بالغیر هستند و سابقه عدم‌دارند. اگر دنیا و سوابق دنیاست، عدم‌لاحق دارند و برخی از امورند که اصلاً موجود نشدند.

در الهیات، ترازوی ریاضی، طبیعی، فقهی، اصولی، اخلاقی و حقوقی کافی نیست. اینها نظیر ترازوهایی هستند که می‌خواهند کالایی را بسنجند اما اگر شما بخواهید کل عالم را بسنجید، ترازوی دیگری می‌خواهید. بحث‌های ما درباره الهیات، در دو منطقه ۱) ذات و ۲) صفات ذاتی که از یک نظر مناطق ممنوعه هستند، هرچه می‌خواهیم ضرورت ازلی می‌خواهیم نه ضرورت ذاتی و یک ترازو و وزنی می‌خواهیم که بار ضرورت ازلی را بکشد

[موجودات] یا سه‌طرف معدوم‌اند یعنی قبلا معدوم بودند، الآن معدوم‌اند و بعداً هم معدوم‌اند، یا قبلاً معدوم بودند، الآن موجودند و بعداً معدوم می‌شوند یا بعداً موجود می‌شوند ولی سابقه عدم‌دارند مثل بهشت. ولی بیان نورانی حضرت امیر این است که «سبق العدم‌وجوده»؛ یعنی اصلاً عدم در حرم امن ذات اقدس الله نه در ذات و نه در صفات ذات راه ندارد. می‌شود وجودش ازلی بالضروره، عدمش ممتنع است به الضروره الازلیه. عدم در حرم امن الهی ممتنع است به الضروره الازلیه نه بالضروره الذاتیه، وجود در حرم امن ذات اقدس الله ضرورت دارد بالضروره الازلیه نه بالضروره الذاتیه.

این بار ضرورت ازلی را یک قضیه ازلی باید به دوش بکشد نه قضیه ذاتی؛ یعنی قضایایی در حد «الکل اعظم من الجزء» این توان را ندارد. قضایایی در حد دو دو تا چهارتا این توان را ندارد که اینها همه‌شان ضرورت ذاتی است نه ضرورت ازلی. اما اصل تناقض که «اجتماع نقیضین محال است» بالضروره الازلیه است، مادام ندارد؛ یعنی یا عدم است و دیگر وجود نیست، یا وجود است و دیگر عدم نیست. اصل تناقض بدیهی نیست، اولی است. بدیهی آن است که برهان دارد اما نیازی به برهان ندارد ولی اولی آن است که اصلا برهان‌پذیر نیست.

آن شکل اولی که این بار سنگین را می‌پذیرد، آن هم ضرورت ازلی دارد. شکل اول یک امر فطری است، درست است که دیگران سامان بخشیدند ولی تبیین و علنی کردند ولی اصلش در نهاد و نهان همه است و اصلا مردم با منطق حرف می‌زنند. می‌گویند این فلان شیء است. چرا؟ برای اینکه این مصداق آن شیء است، کلی که صادق باشد، اینجا هم صادق است. یعنی مردم با شکل اول زندگی می‌کنند.

بنابراین این میزان را، یعنی شکل اول، این وزن را، یعنی اصل تناقض، این را ما باید داشته باشیم تا اینکه وارد محدوده الهیات شویم. وگرنه بی‌سرمایه هستیم. ممکن است کسی درباره واجب سخن بگوید، این درباره واجب حرف می‌زند ولی امکانی فکر می‌کند چون ضرورتی که در دست اوست، ضرورت ذاتی است نه ضرورت ازلی. ضرورت ذاتی در حرم امن الهیات فلسفه راه ندارد. این یک نکته.

صدرالمتألهین قاعده الواحد و فلسفه را زنده کرد

نکته دیگری که مرحوم صدرالمتألهین می‌فرماید خدا من را هدایت کرده است به برکت این است که [قاعده الواحد را زنده کرد]. این قاعده الواحد را همه ما شنیده‌ایم که «الواحد لا یصدر منه الاّ الواحد»؛ این قاعده متقن و خیلی هم قوی و غنی است. اما وقتی در برابر نقدهای کمرشکن فخر رازی قرار می‌گیرد ولو خواجه نصیر هم که باشد می‌ماند. خواجه خیلی بر طبل فلسفه کوبید ولی موفق نشد مشکلات قاعده الواحد را حل کند. قاعده «الواحد لا یصدر منه الاّ الواحد» برای عقل اول و دوم و سوم و امثال و ذالک کافی است ولی نقد جناب فخر رازی این است که حالا شما رسیدید به فلک هشتم، فلک هشتم که ستاره‌هایش قابل شمارش نیست. شما یک چند جهتی در عقل اول و دوم تبیین کردید برای پیدایش عقول بعدی اما این میلیاردها میلیارد ستاره که پیدا شده که هر کدام‌شان ممکن است نزدیک زمین یا مقداری کوچک‌تر یا بزرگ‌تر از کره زمین اینها چطور پیدا شد؟ چند جهت در خدا هست که این امور کثیر پیدا شد؟ اما وقتی که قرآن و همچنین ذات مقدس علی (صلوات‌الله و سلام‌علیه) الله را معرفی می‌کند، می‌گوید خدا نامتناهی است. پس خدا واحد است، یک، واحد است و واحد هم لایصدر منه الاّ الواحد، دو، اما مشکل فلسفه این بود که از همان اول این وحدت را درست تبیین نکرد که این وحدت لامتناهی است. این وحدت لامتناهی، ازل و ابد را می‌آفریند. «این همه عکس می و نقش نگارین که نمود/ یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد». از ازل تا ابد از ابد تا ازل همه یک امر هستند و این یک واحد از خدایی که ازلی و ابدی را زیر پوشش خود دارد، این خدایی که واحد غیرمتناهی، ازلی و ابدی است و سبق العدم‌وجوده. اصلاً در حرم امن واجب به هیچ وجه عدم‌راه ندارد. از ازل تا ابد، از ابد تا ازل همه یک امرند؛ این یک واحد از خدایی که ازلی و ابدی را زیرپوشش خود دارد، این خدایی که واحد غیرمتناهی ازلی و ابدی است «سَبَقَ الأَوْقاتَ کَوْنُهُ وَ العَدمُ وُجُودَه»، اصلاً در حرم امن واجب به هیچ‌وجه عدم راه ندارد؛ نه سابق نه «مع» به بعد. این ازلی‌بودن با اصرار آن خطبه‌ها که او نامتناهی است، یک موجود ازلی نامتناهی واحد است، از این واحد «لا یصدر الا الواحد» «وَ ما أَمْرُنا إِلّا واحِدَه» با یک «صیحه» «إِنَّ الأَوَّلِینَ * وَالآخِرِینَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَی مِیقاتِ یَوْمٍ مَعْلُوم». آن روز دیگر رقم نیست، شما ابر را یانه هم بیاورید فرو می‌افتد، حدی ندارد! اعمال همه، اقوال همه، آرای همه و اعتقادات همه با خود همه یکجا با «وَ ما أَمْرُنا إِلّا واحِدَه» پیدا می‌شود.

این معنا، قاعده الواحد و فلسفه را زنده کرد. وحدت وقتی وحدت ازلی شد و نامتناهی، از آن واحد نامتناهی، فیض نامتناهی نشأت می‌گیرد. سخن از عقل اول و دوم و وجود و ماهیت نیست. بنابراین این کودک را او بالغ کرد و این بالغ را به کمال نهایی رساند. لذا بعد از اینکه مرحوم صدرالمتألهین به خدمت قرآن آمد و شرح اصول کافی و تفسیر قرآن را برعهده گرفت، ابدیت و ازلیت را که جامع هر دو سرمدیت است، درک کرد. این بیان نورانی امیر بیان (صلوات‌الله و سلام علیه) را که وقتی مرگ را تعریف می‌کند می‌گوید: «أی الجَدِیدَینِ طَعَنُوا فِیهِ کانَ عَلَیهِم سَرمَدا» چه شب و چه روز کوچ کند به سرمد می‌رسد و ثابت می‌شود نه ساکن؛ البته این سرمد، سرمد بالغیر است نه سرمد بالذات؛ مثل اینکه دودوتا چهارتا ثابت است نه ساکن.

راه تحول فکری صدرالمتألهین را بدانید که چیست

بنابراین شما بزرگوارانی که در خدمت فلسفه و الهیات فلسفه هستید، باید راه تحول فکری صدرالمتألهین و همچنین راه تکامل فلسفه را بدانید که چیست، باید بدانید که هم فیلسوف هدایت شد هم فلسفه کامل شد، به برکت قرآن و عترت. بنابراین علم تفسیر و نهج‌البلاغه حتماً باید در حوزه علمیه سراسر کشور مخصوصاً در استان فارس تدریس شود، بحث شود، پایان‌نامه‌نویسی شود، شرح شود، تا این علوم بیش از پیش احیا بشود. الآن مشکل شرع این است که فلسفه مادی می‌گوید اصالت‌الحس هستیم و تا چیزی را نبینیم باور نمی‌کنیم و الهیات فلسفه می‌گوید، خدا دیدنی نیست و اصلاً آنکه دیدنی است نمی‌تواند خدا باشد. من انتظار دارم استان فارس که جای این حرف‌ها بود، مبادا کسی خیال بکند در خلال این جمعیت چند نفری بودند که نسبت به فلسفه بی‌مهری کردند، رنجیده بشوند. این‌طور نبود. در خود عرب، در حجاز، در خود خانواده پیغمبر، همه‌شان که یکسان نبودند. در زمین جاهلیت که همه‌شان یکسان نبودند؛ ولی بالاخره نور نبوت در آن فضای تاریک تابید، نور ولایت و امامت در آن فضای تاریک تابید. خدای سبحان فضل خود را به هر کس بخواهد عطا می‌کند. از شما متوقع است که تفسیر در درجه اول، نهج‌البلاغه در درجه دوم، علوم رایج حوزوی، فقه و اصول و اخلاق و حقوق و اینها که امری ضروری است برای همه ما اینها باید هماهنگ باشند تا این حوزه‌ها را، حوزه قم را، حوزه نجف را، حوزه مشهد را، حوزه‌های دیگر را به بارگاه امن حضرت ختمی امامت حجت‌ابن‌الحجج الواقعه ولی عصر (ارواحناه فداه) تقدیم بکنیم.

اندیشه نفیس

واقعاً وضع ما آدمیزادگان شگفت‌آور است!

مرحوم علامه محمدتقی جعفری(ره): حوادث روزگاران برای انسان‌های هشیار، اوراق کتابی است که برای «حیات معقول» آنان نوشته شده است. چه پرمعناست این کتاب برای کسانی که قصد خواندن آن را داشته باشند. واقعاً وضع ما آدمیزادگان شگفت‌آور است! اگر درصدد آموزش برآییم، از حرکت هدفدار مورچه‌ای که پوست جوی را به دهان گرفته و روانه لانه محقرش است تا در زمستان قوت و توشه زندگی خود را زیر سر داشته باشد، درس‌هایی برای گردیدن فرامی‌گیریم که حتی ممکن است صدها نسخه کتاب نتواند از عهده تعلیم یکی از آن دروس برآید! و اگر بخواهیم به واقعیات و حقایق بی‌اعتنایی کنیم، چنان از آنها می‌توانیم چشم بپوشیم و بگذریم که گویی زندگی ما در خلأ محض سپری می‌شود یا اصلاً چشم نداریم تا چیزی را ببینیم و یا در دیدگاه ما چیزی برای دیدن وجود ندارد. ما یا عقل و خرد نداریم و یا ماده و قضیه‌ای برای تعقل و اعمال خرد وجود ندارد. در آن هنگام که رویدادهای آموزنده که تبلورگاه اصول و قوانین پایدار است، نتواند ما را برای آموزش به‌خود جلب کند، اگر سراغ عامل اصلی این بی‌خیالی و چشم‌پوشی را بگیریم، خواهیم دید این عامل چیز دیگری جز ناهشیاری و غفلت از حیات و اصول آن نیست.

منبع: ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه. جلد ۶، صفحه ۱۹۳.

طاقچه

کتابی برای آغازگران فلسفه علم

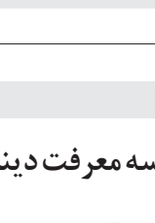

فلسفه علم رشته جوان و پرماجرایی است که به‌رغم جوانی‌اش قهرمانان زیادی را در دامن خود پرورانده و محصولات فکری بسیاری را به ما هدیه کرده است. فیلسوفان علم به‌راستی چابک‌سواران عرصه‌های نوین فکری هستند؛ آنها کاشفان زوایای پنهان دانش و دانشمندان‌اند که بی‌ادعا عرصه‌های فکری دشواری را سیر کرده‌اند. جوان بودن این رشته و نیز کمبود منابع سودمند به زبان فارسی ترجمه برخی از منابع مورد نیاز در این رشته، به‌ویژه منابع آموزشی، را بایسته می‌سازد. کتاب «فلسفه علم (از کتاب فهم فلسفه)» از آن دسته آثاری است که تقریباً برای کسانی نگاشته شده که گام‌های آغازین را در این رشته نوپا برمی‌دارند. با این حال، برخی از مباحث آن برای استادان این فن نیز سودمند است. گذشته از آموزشی بودن این کتاب، یکی از ویژگی‌های آن که در کمتر کتابی به چشم می‌خورد، پرداختن به مباحث فلسفه علم مطرح در علوم اجتماعی است. از این رو، ترجمه آن می‌تواند برای بسیاری از فراگیران و علاقه‌مندان به این رشته کمکی شایان باشد. مجموعه فهم فلسفه توسط روی جکسون، سو جانسون، کیت مسلین، مل تامپسون و رابرت وودفین نگاشته شده و این بخش از مجموعه که به فلسفه علم می‌پردازد به همت منصور نصیری به فارسی برگردانده شده و توسط نشر «شرکت انتشارات علمی و فرهنگی» به چاپ رسیده است.

کتاب اندیشه

منزلت عقل در هندسه معرفت دینی

سال‌هاست که نزاع علم و دین اذهان بسیاری را به‌خود مشغول داشته است. این نزاع محصول تصوری ناصواب از نسبت علم و دین و بر این اندیشه استوار است که علم در مقابل دین است و می‌تواند رهاورد دین را نفی کند. کتاب ارزشمند «منزلت عقل در هندسه معرفت دینی» اثر آیت‌الله عبدالله جوادی آملی ضمن تبیین جایگاه و منزلت عقل در هندسه معرفت دینی به حل این تعارض خیالی و رفع توهم جدایی و تقابل علم و دین می‌پردازد و اثبات می‌کند که عقل در برابر نقل است نه در برابر دین و خارج از معرفت دینی و عقل و نقل هر دو پرده‌دار حریم معرفت دینی‌اند و هیچ‌یک از دیگری پرده‌دری نمی‌کنند. این کتاب دارای ۲بخش است که بخش اول با عنوان منزلت عقل دارای ۴فصل است. فصل اول به تحلیل مفاهیم پایه همچون دین، عقل، وحی و نقل اختصاص دارد. فصل دوم با عنوان شأن عقل در قلمرو دین، موضوعاتی را همچون عقل و بعد هستی شناختی و معرفت‌شناختی دین بررسی می‌کند. فصل سوم نیز نسبت عقل و نقل در قرآن را بررسی کرده و در فصل چهارم به تعارض عقل و نقل اختصاص دارد. بخش دوم این کتاب شامل آثار و نتایج هماهنگی و همتایی عقل و نقل است که دارای ۴فصل است. فصل اول مسئله تعارض علم و دین بررسی می‌شود. فصل دوم با عنوان اسلامی کردن علوم و دانشگاه‌ها به راه‌حل اسلامی کردن دانشگاه اشاره دارد. فصل سوم «تأثیر همگانی عقل و نقل در قلمرو علوم اسلامی» نام دارد و در فصل چهارم مسئله تفکیک و مدعیات مکتب تفکیک بررسی شده است. این اثر از سوی «مرکز نشر اثراء» به چاپ رسیده است.